



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با توفیق پروردگار آنچه از مدارکی که عرض کردیم و عرض خواهیم کرد بدست می آید این است که یک فرقه ای بنام صوفیه را در برابر ائمه علیهم السلام بوجود آورده اند و قرائن متعددی وجود دارد که اینها یک سقیفه بنی ساعده ماندی در مقابل اهل بیت علیهم السلام داشته اند و روایات متعددی از ائمه علیهم السلام در مذمت آنها وارد شده است، در اینجا ما به چند مطلب برخورد می کنیم:

مطلب اول اینکه متاسفانه در کتابهای علماء ما نیز از این فرقه باطل و گمراه با تکریم و تعظیم نام برده شده از قبیل روضات الجنات و کتب دیگری که می بینیم مشایخ اینها را با یک القاب و عناوین بلندی ذکر کرده اند.

مطلب دوم اینکه عرفان و تصوف را با هم خلط کرده اند عارف دارای مقام بسیار بلندی است و اولین عارف حضرت امیر علیه السلام می باشد و امثال امام رضوان الله علیه و استادشان آیت الله شاه آبادی از عرفا هستند و عرفان کلاً یک رشته ای است که بسیار مقدس می باشد اما هیچ صوفی عارف نیست و هیچ عارفی صوفی نیست، ما دیدیم بهترین راه برای شناخت صوفیه این است که حالات و کلمات مشایخ آنها که خودشان ذکر کرده اند را مطالعه کنیم که می بینیم هیچ ارتباطی با اسلام ندارد و خلاف شرع و گناه کبیره و امثال ذلک در حالات اینها وجود دارد مثلاً می گویند فلانی که از بزرگان ماست یک هفته گِل می خورد! یا یک ماه ریگ می خورد! یا خدا را در خواب می دید! و خلاصه کراماتی بدون دلیل و سند برای بزرگان خودشان خودشان ذکر می کنند.

مطلب سوم اینکه اینها برای پیشرفت خودشان آمده اند احادیث اهل بیت علیهم السلام را سرقت کرده و بنام خودشان قالب زده و ذکر کرده اند که نمونه های فراوانی وجود دارد و شما می توانید با تتبع دقیق در احادیث و بعد در کتب آنها مثل تذکرة الاولیاء این مطلب را ببینید.

گاهی از برخی علماء کلماتی درباره صوفیه نقل می شود که انسان گمان می کند درست است اما اینطور نیست مثلاً از شیخ بهائی درباره ملای رومی نقل شده:

من نمی گویم که آن عالیجناب/هست پیغمبر ولی دارد کتاب، که این صحیح نیست.

خود مولوی درباره مثنوی خودش اینطور می گوید:

مثنوی من چو قران مدل/هادی بعضی و بعضی را مدل.

امروز برای نمونه احوالات یکی از آنها بنام ابراهیم ادهم را ذکر می کنیم، در جلد اول تذکرة الاولیاء در شرح حال ابراهیم ادهم که گفته اند اول پادشاه بوده (که دلیلی بر این مطلب وجود ندارد) و بعداً از اقطاب صوفیه شده اینطور ذکر شده:

"آن سلطان دنیا و دین، آن سیمرغ قاف یقین، آن گنج عالم عزلت، آن خزینه سرای دولت، آن شاه اقلیم اعظم، آن پرورده لطف و کرم، پیروقت ابراهیم بن ادهم رحمة الله علیه، متقی وقت بود، و صدیق دولت بود، و حجت و برهان روزگار بود، و در انواع معاملات ملت و اصناف حقایق حظی تمام داشت، و مقبول همه بود و بسی مشایخ را دیده بود و با امام ابوحنیفه صحبت داشته بود، و جنید گفت: رضی الله عنه مفاتیح العلوم ابراهیم. کلید علمهای این طریقت ابراهیم است. و یک روز پیش ابوحنیفه رضی الله عنه درآمد. اصحاب ابوحنیفه وی را به چشم تقصیر نگریستند، بوحنیفه گفت: سیدنا ابراهیم! اصحاب گفتند: این سیادت به چه یافت؟ گفت: بدانکه دایم به خدمت خداوند مشغول بود و ما به خدمت تن های خود مشغول. و ابتدای حال او آن بود که او پادشاه بلخ بود و علمی زیر فرمان داشت، و چهل شمشیر زرین، و چهل گرز زرین در پیش و پس او می بردند. یک شب بر تخت خفته بود. نیم شب سقف خانه بجنبید، چنانکه کسی بر بام می رود. آواز داد که: کیست؟ گفت: آشناست. اشتی گم کرده ام بر این بام طلب می کنم. گفت: ای جاهل! اشتر بر بام می جویی؟ گفت: ای غافل! تو خدایرا در جامه اطلس خفته بر تخته زرین می طلبی؟ از این سخن هیبتی به دل او آمد و آتش در دلش افتاد تا روز نیارست خفت چون روز برآید بصفه شد و بر تخت نشست متفکر و متحیر و اندوهگین. ارکان دولت هریکی

برجایگاه خویش ایستادند. غلامان صف کشیدند، و بارعام دادند. ناگاه مردی با هیبت از در درآمد. چنانکه هیچ کس را از حشم و خدم زهره نبود که گوید تو کیستی؟ جمله را زبانه به گلو فروشد همچنان می آمد تا پیش تخت ابراهیم. گفت: چه می خواهی؟

گفت: در این رباط فرو می آیم.

گفت: این رباط نیست. سرای من است! تو دیوانه ای.

گفت: این سرای پیش از این از آن که بود؟

گفت: از آن پدرم.

گفت: پیش از آن؟

گفت: از آن پدر پدرم.

گفت: پیش از آن؟

گفت: از آن فلان کس.

گفت: پیش از آن؟

گفت: از آن پدر فلان کس.

گفت: همه کجا شدند؟

گفت: برفتند و بمردند.

گفت: پس نه رباط این بود که یکی می آید و یکی می گذرد؟

این بگفت و ناپدید شد، و او خضر بود علیه السلام. سوز و آتش جان ابراهیم زیاده شد و دردش بر درد بیفزود تا این چه حال است و آن حال یکی صد شد که دید روز با شنید شب جمع شد، و ندانست که از چه شنید، و نشناخت که امروز چه دید. گفت: اسب زین کنبد که به شکار می روم که مرا امروز چیزی رسیده است. نمی دانم چیست. خداوندا! این حال به کجا خواهد رسید؟ اسب زین کردند. روی به شکار نهاد. سراسیمه در صحرا می گشت. چنانکه نمی دانست که چه می کند. در آن سرگشتگی از لشکر جدا افتاد. در راه آوازی شنید که: انبیه بیدار گرد. ناشنیده کرد و برفت. دوم بار همین آواز آمد. هم به گوش درنیامد. سوم بار همان شنود. خویش را از آن دور افگند. چهارم بار آواز شنود که: انبیه قبل از آن بیدار گرد، پیش از آن کت بیدار کنند. اینجا یکبارگی از دست شد. ناگاه آهویی پدید آمد. خویش را مشغول بدو کرد. آهو بدو به سخن آمد که مرا به صید تو فرستاده اند. تو مرا صید

نتوانی کرد. لهذا خلقت او بهذا امرت تو را از برای این کار آفریده اند که می کنی. هیچ کار دیگری نداری. ابراهیم گفت: آیا این چه حالی است؟ روی از آهو بگردانید. همان سخن که از آهو شنیده بود از قریوس زین آواز آمد. فزعی و خوفی درو پدید آمد و کشف زیادت گشت. چون حق تعالی خواست کار تمام کند، سدیگر بار از گوی گریبان همان آواز آمد. آن کشف اینجا به اتمام رسید، و ملکوت برو گشاده گشت. فروآمد، و یقین حاصل شد، و جمله جامه و اسب از آب چشمش آغشته گشت. توبه ای کرد نصوح، و روی از راه یکسو نهاد. شبانی را دیدمندی پوشیده، و کلاهی از نم بر سر نهاده، گوسفندان در پیش کرده. بنگریست. غلام وی بود. قبای زر کشیده و کلاه معرق بدو داد، و گوسفندان بدو بخشید، و نم از او بستد و درپوشید، و کلاه نم بر سر نهاد و جمله ملکوت به نظاره او بایستادند که زهی سلطنت، که روی نم پسر ادهم نهاد. جامه نجس دنیا بینداخت و خلعت فقر درپوشید. پس همچنان پیاده در کوهها و بیابانهای بی سر و بن می گشت و بر گناهان خود نوحه می کرد تا به مرور رسید. آنجا پلی است. مردی را دید که از آن پل درافتاد، و اگر آتش بپردی در حال هلاک شدی. از دور بانگ کرد: اللهم احفظه. مرد معلق در هوا بماند، تا برسیدند و او را برکشیدند، و در ابراهیم خیره بماندند تا این چه مردی است. نقل است که روزی بر لب دجله نشسته بود و خرقة ژنده خود - پاره - می دوخت. سوزنش در دریا افتاد. کسی از او پرسید: ملکی چنان، از دست بدادی چه یافتی؟ اشارت کرد به دریا که: سوزنم باز دهید. هزار ماهی از دریا برآمد، هر یکی سوزنی زرین به دهان گرفته. ابراهیم گفت: سوزن خویش خواهم. ماهیکی ضعیف برآمد، سوزن او به دهان گرفته. ابراهیم گفت: کمترین چیزی که یافتم به ماندن ملک بلخ این است! دیگرها را تو ندانی.

نقل است که یک روز به سر چاهی رسید. دلو فرو گذاشت، پر زر برآمد. نگوسار کرد. باز فرو گذاشت، پرمروارید برآمد. نگوسار کرد، وقتش خوش شد. گفت: الهی خزانه بر من عرضه می کنی، می دانم که تو قادری و دانی که بدین فریفته نشوم. آمم ده تا طهارت کنم.

بعداوة الشیطان و قال: "إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا" فعاديتموه بلا تَوَلَّ و واليتموه بلا مخالفة، و الثامنة انکم جعلتم عیوب الناس نصب عیونکم و عیوبکم وراء ظهورکم تلومون من أنتم أحقّ باللوم منه، فأیّ دعاء يستجاب لکم مع هذا و قد سدّدتم أبوابه و طرقه؟ فاتّقوا الله و أصلحوا أعمالکم و أخلصوا سرائرکم و أمروا بالمعروف و انصوا عن المنکر فيستجيب الله لکم دعاءکم^۲.

خب حالا این حدیث را سرقت کرده و بنام ابراهیم ادهم به این صورت ذکر کرده اند:

"نقل است که از ابراهیم ادهم پرسیدند: که سبب چیست که خداوند را می خوانیم و اجابت نمی آید؟ گفت: از بهر آنکه خدای را می دانید و طاعتش نمی دارید، و رسول را می دانید و طاعتش نمی دارید، و متابعت سنت وی نمی کنید و قرآن می خوانید و بدان عمل نمی کنید، و نعمت خدای می خورید و شکر نمی کنید و می دانید که بهشت آراسته است برای مطیعان و طلب نمی کنید، و می شناسید که دوزخ ساخته است با اغلال آتشین برای عاصیان، و از آن نمی گریزید و می دانید که مرگ هست و ساز مرگ نمی سازید، و مادر و پدر و فرزندان را در خاک می کنید و از آن عبرت نمی گیرید، و می دانید که شیطان دشمن است با او عداوت نمی کنید، بلکه با او می سازید، و از عیب خود دست نمی دارید، و به عیب دیگران مشغول می شوید. کسی که چنین بود دعای او چگونه مستجاب باشد؟"

این دقیقاً عین همان حدیثی است که از حضرت امیر علیه السلام نقل کردیم که از ابراهیم ادهم نقل شده!

حدیث دوم: ﴿جامع الأخبا: روي أن الحسين بن علي عليهما السلام جاءه رجل وقال: أنا رجل عاص ولا أصبر عن المعصية فعظني بموعظة فقال عليه السلام: افعل خمسة أشياء وأذنب ما شئت، فأول ذلك: لا تأكل زرق الله وأذنب ما شئت، والثاني: اخرج من ولاية الله وأذنب ما شئت، والثالث: اطلب موضعاً لا يراك الله وأذنب ما شئت، والرابع: إذا جاء ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك وأذنب ما شئت،

نقل است که یک روز جماعتی با او می رفتند. به حصارى رسیدند. در پیش حصار هیزم بسیار بود. گفتند: امشب اینجا باشیم که هیزم بسیار است تا آتش کنیم. آتش برافروختند و به روشنایی آتش نشستند. هر کسی نان تخی می خوردند، و ابراهیم در نماز ایستاد. یکی گفت: کاشکی مرا گوشت حلال بودی تا بر این آتش بریان کردم. ابراهیم نماز سلام داد و گفت: خداوند قادر است که شما را گوشت حلال دهد. این بگفت و در نماز ایستاد. در حال غریدن شیر آمد. شیری دیدند که آمد گوره خری در پیش گرفته، بگرفتند و کباب می کردند و می خوردند، و شیر آنجا نشسته بود، در ایشان نظاره می کرد.

نقل است که چون ابراهیم را وفات رسید هاتفی آواز داد: الا ان امان الارض قد مات. آگاه باشید که امان روی زمین وفات کرد، همه خلق متحیر شدند تا این چه تواند؟ بود تا خبر آمد که ابراهیم ادهم قدس الله روح العزیز وفات کرده است "

و باز نقل شده که ابراهیم ادهم در سفری بود زادهش ثماند چهل روز صبر کرد و گِل خورد و به کس نگفت! و باز نقل شده که یک بار ابراهیم ادهم پانزده روز ریگ خورد!

خب و اما دو حدیث ما از ائمه علیهم السلام داریم که بنام ابراهیم ادهم ذکر شده:

حدیث اول: ﴿دعائم الدين: روي في كتاب التنبيه عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه خطب في يوم جمعة خطبة بليغة فقال في آخرها: أيها الناس سبع مصائب عظام نعوذ بالله منها :

عالم زَلّ و عابد مَلّ و مؤمن خَلّ و مؤتمن غَلّ و غني أَقَلّ و عزيز ذَلّ و فقير اعتَلّ، فقام اليه رجل فقال: صدقت يا أمير المؤمنين أنت القيلة إذا ما ضللنا و النور إذا ما أظلمنا و لكن نسألك عن قول الله سبحانه: "ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ"^۱ فما بالنا ندعو فلا نجاب؟ قال: إنّ قلوبكم خانت بثمان خصال: أولها انكم عرفتم الله فلم تؤدّوا حقّه كما أوجب عليكم فما أغنت عنكم معرفتكم شيئاً، و الثانية انكم آمنتكم برسوله ثمّ خالفتم سنّته و أمّتم شريعته فأين ثمرة إيمانكم؟ و الثالثة انكم قرأتم كتابه المنزل عليكم فلم تعملوا به و قلتم: سمعنا و أطعنا ثمّ خالفتم، و الرابعة انكم قلتم انكم تخافون من النار و أنتم في كلّ وقت تقدّمون إليها بمعاصيكم فأين خوفكم؟ و الخامسة انكم قلتم انكم ترغبون في الجنة و أنتم في كلّ وقت تفعلون ما يباعدكم منها فأين رغبتكم فيها؟ و السادسة انكم أكلتم نعمة المولى و لم تشكروا عليها، و السابعة انّ الله أمرکم

^۲ سفينة البحار، محدث قمی، ج ۳، ص ۵۷، حدیث ۳۴۸۴.

^۱ سوره غافر، آیه ۶۰.

والخامس: إذا أدخلك مالك في النار فلا تدخل في النار
وأذنب ما شئت^۳.

این حدیث از سید الشهداء علیه السلام بود حالا ابراهیم ادهم
همین حدیث را بنام خودش ذکر کرده.

بنابراین یکی از راههای شناخت صوفیه همین هست که بزرگان
آنها احادیث اهل بیت علیهم السلام را سرقت کرده و بنام
خودشان ذکر کرده اند و همچنین وقتی کلمات و رفتار خودشان
را مطالعه می کنیم می بینیم که بزرگانشان خلاف شرع زیاد
مرتکب شده اند فلذا فرقه ای که بزرگانشان اینطور هستند معلوم
است که راه باطل رفته اند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

^۳ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۵، ص ۱۲۶، حدیث ۷، ط دار الإحياء
التراث.